

سوسیالیست ها و تشکل توده ای کارگران (نکاتی در باره شیوه برخورد به تشکل توده ای)

امیر پیام

هفتم مرداد ماه هشتاد و شش

اگر اعتقاد و تعهد به هدف نهایی طبقه کارگر، یعنی تعهد به رهایی از نظام بردگی سرمایه از طریق برپایی انقلاب کارگری و الغای مالکیت بورژوازی بر ابزار و وسایل تولید و الغای کارمزدی و دولت و طبقات و دریک کلام برقراری جامعه کمونیستی، نزد اغلب ما فعالین سوسیالیستی طبقه کارگرایران نقطه قدرت این طبقه است؛ در مقابل ناتوانی ما در درک ملزومات عملی حرکت بسمت این هدف نهایی و برپایی تشکلات توده ای در محیط های کار و به میدان آوردن میلیونی توده های کارگر که بدون حضور آنان هیچ صحبتی از سوسیالیسم نمی تواند در میان با شد؛ و همچنین ناتوانی ما در درک پیچیدگی ها و ظرافت های تاکتیکی و استراتژیکی به عمده ترین ضعف جنبش ما تبدیل شده است. آنچنان وضعی که در صورت تداوم می تواند گرایش سوسیالیستی را در حاشیه بستر اصلی مبارزه طبقاتی زمین گیر کند. یک برداشت ساده انگارانه اینست که می پندارد صرف تعهد به هدف نهایی و تبلیغ و ترویج آن و نیز نقد و افشای گرایشات راست و رفرمیست می توان به آن هدف رسید. اگر چنین بود انتشار مانیفست کمونیست برای ایجاد انقلاب کمونیستی کافی بود. حقیقت ساده اما اینست که قرنها فاصله این دو را از هم جدا می کند که باید با کار متنوع و عمیق و گسترده و پر حوصله برای آماده سازی توده های میلیونی پرولتاریا و بمیدان آوردن آنان برای انجام رسالت بزرگ پرشود.

یکی از گرهی ترین و در عین حال حساس ترین مسائل مربوط به آماده سازی طبقه کارگر، مسئله جنبش و تشکل توده ای این طبقه و نقش سوسیالیست ها و شیوه برخوردشان به آن است. شکست یا پیروزی ما در این عرصه معین تعیین کننده موقعیت گرایش سوسیالیستی در سالهای آتی است. یا به درکی درست و موثر از نقش و شیوه برخورد مان در این عرصه نایل شده و به عاملی تعیین کننده برای تامین جهت گیری جنبش طبقاتی به سمت هدف نهایی تبدیل می شویم؛ و یا با ندیده گرفتن ضعف های موجود و پافشاری بر روش های تاکتونی به حاشیه مبارزه طبقاتی رانده خواهیم شد. انتخاب با ماست.

بنابراین پرداختن به این عرصه کنکرت و صیقل زدن نقش و شیوه برخوردمان چالش عمده گرایش سوسیالیستی در مقطع کنونی است. اگر چه همه ما فعالین سوسیالیستی طبقه به این ضعف عمومی دچاریم اما بهر حال در این چالش راهی نداریم جز اینکه با نقد مداوم بدفهمی ها و ناراستی ها و برخوردهای مضر خود به پیدایی ادراکات و روش های درست کمک رسانیم. اینجا به یکی از این روش های نادرست پرداخته می شود.

نوشته محمد اشرفی با عنوان «کارگران باید بدانند» حاوی نکاتی بسیار مضر و غیر مسئولانه در برخورد به شکل توده ای کارگران است. این نوشته بدرستی از سندیکای کارگران واحد به عنوان «سندیکای سرخ و سرآمد جنبش کارگری» نام می برد و این تنها نکته آن است که کارگران حتمی باید بدانند. مابقی آنچه کارگران باید بدانند دیگر نه در نوشته ایشان که در نقد آن نهفته است.

این نگاه مثبت به سندیکای واحد وجه مشترک ما در این بحث است که ضمناً محمد اشرفی را از جریان ضد سندیکایی «لغو کار مزدی» جدا می کند. من هم عمیقاً معتقدم که سندیکای واحد تا همین امروز سندیکایی رزمنده است که هم دستاوردی شورانگیز برای طبقه کارگر و هم خاری در چشم دشمنان آن می باشد.

به این ترتیب اولین نکته ای که به ذهن خطور می کند اینست که اگر ما صادقانه به چنین قضاوتی از سندیکای کارگران واحد معتقدیم، یعنی اگر بدور از هرگونه سیاست بازی و محاسبات بقالانه معتقدیم که این یک «سندیکای سرخ و سرآمد جنبش کارگری» است؛ آنگاه جایگاه و اهمیت و نقش حیاتی این تشکیلات برای طبقه کارگر بویژه بی شکل ایران به دلایل بی شماری حکم می کند که با جان و دل آنرا عزیز بداریم و همچون مردمک چشم از آن محافظت کنیم. همچنین موظفیم که در برخورد به آن بسیار رفیقانه و مسئولانه و دلسوزانه و با حفظ احترامی سطح بالا رفتار کنیم. هیچ درجه ای از انتقاد ما، و نیز همچنین هیچ درجه ای از حقانیت انتقاد ما توجیه گریز خوردهای نارفیقانه و غیرمسئولانه و نامحترم به این تشکیلات کارگری نیست. به جریانی نظیر «لغو کار مزدی» که معتقد است سندیکا از هرجنس و نوعی و در هر زمان و مکانی ضد کارگری است دیگر حرجی نیست. آنها را حتی با چپ روی لنین هم نمی توان توضیح داد. اما کسی که بهر حال جایی برای سندیکا قایل است و مهمتر از آن سندیکای واحد را «سندیکای سرخ و سرآمد جنبش کارگری» میداند مسئولیت سنگینی در برخورد و شیوه رفتارش نسبت به آن بردوش دارد. آیا محمد اشرفی این مسئولیت طبقاتی را درک کرده است؟ آیا به این مسئولیت متعهد است؟ آیا برخورد ایشان به سندیکای واحد رفیقانه و دلسوزانه و محترمانه است؟ پایین تر خواهیم دید که چنین نیست

اتهامات بی پایه

محمد اشرفی می گوید سندیکای واحد «برسردوراهی انحراف» قرار گرفته و خطر تبدیل شدن «سندیکای سرخ به سندیکای زرد» جدی است. پیش از پرداختن به توجیه ایشان برای این اعلام خطر لازم است تاکید کنیم که سندیکای واحد بر سر هیچ «دوراهی انحراف» ی قرار نگرفته است. این سندیکا از روز اول تا کنون در دل تعداد بیشماری نامه نگاری و درخواست و تقاضا و تنظیم شکوائیه و تلاش های حقوقی و دیدار و گفتگو و مذاکره با مسئولین شرکت واحد و مقامات دولتی و شرکت در مجامع مختلف، اما اولین تشکیلات توده ای و مستقل و رزمنده طبقه کارگر ایران را برپا داشت. امروز هم سندیکائیان بر روی همان ریل پیش می روند. در ظاهر و حالت رسمی مشغول همان نامه نگاریها و تلاش های قانونگرایانه و حقوقی اند و در عمل مشغول رها کردن دوباره غول از داخل بطری. در تمام دوره حیات سندیکای واحد می شد هر مورد از آن تلاشهای ظاهری و رسمی را گرفت و به عنوان سازش و راست روی پیراهن عثمان کرد و علیه سندیکا بکار برد. همانطور که جریان «لغو کار مزدی» و برخی چپ های ناشی

اینکار را کردند. از این منظر کشفیات آقای محمد اشرفی مبنی بر دیدار با «کروبی» و مقاله نویسی در روزنامه «اعتماد ملی» و غیره نه جدید است و نه عجیب. اینها صرفاً نقاطی هستند در امتداد همان مسیر کلی. البته سندیکای کارگران واحد با خطری جدی و نگران کننده مواجه هست. اما نه خطر انحراف، که خطر شکست خوردن و فروریختن و از صحنه حذف شدن. فعالین سندیکا همزمان در زیر سرکوب رژیم و محرومیت اقتصادی و ایجاد محدودیت ارتباط با کارگران از سوی مدیریت واحد و نیز تحت فشار ایدئولوژیک مخالفین سندیکا از راست و چپ قرار گرفته اند. اگر حداقل این فشار آخری که تزیف کننده روحیه مقاومت است جای خود را به حمایت بی دریغ می داد به تقویت مقاومت سندیکای واحد کمک می کرد.

اولین نکته ای که محمد اشرفی برای «خطر انحراف» پیش می کشد تلاش دو جناح رژیم بر اساس سیاست «چماق و نان شیرینی» برای تبدیل «سندیکای سرخ به زرد» است. می دانیم که اینگونه تلاش های رژیم بخش ثابت و روتین سیاست بورژوازی در مواجهه با مبارزات و تشکلات کارگری در همه جای دنیاست. هرگاه نتوانند با سرکوب جنبش کارگری را به عقب برانند، تلاش می کنند تا با به سازش کشاندن آنها مستحیل کرده و خطر را رفع کنند. سیاست «نان شیرینی» از اجزا بدیهی سیاست بورژوازی علیه طبقه کارگر بوده و دانسته همه فعالین کارگری می باشد و نیازی به کشف مجدد آن نیست. مسئله اساسی اینست که فعال شدن این سیاست در مورد یک تشکل کارگری نه بیانگر «خطر انحراف» در آن که اتفاقاً نشانه قدرت و صلابت آن تشکیلات است. این نشانه وجود محدودیت جدی در برابر سیاست سرکوب در مصاف با تشکل کارگری می باشد. سیاست «نان شیرینی» افشاگر ضعف رژیم است و تشکیلات کارگری باید بتواند با هوشیاری و دقت از این ضعف در جهت تحکیم و تثبیت موقعیت و منافع طبقاتی خود بهره برداری کند. عدم توجه به این نکته مهم و جنجال سازی حول ترفند های رژیم و بکار بردن آنها علیه سندیکای واحد نه تنها غیر مسئولانه و ریاکارانه است، در همان حال چیزی جز ایجاد فشار برای تحمیل مقاصد خود نیست.

محمد اشرفی مدعی است که هیئت مدیره سندیکای واحد «برای مذاکره با کروبی و حزب اعتماد ملی و خانه کارگر لحظه شماری می کند» و همین «لحظه شماری برای مذاکره» را دلیل «خطر انحراف» در سندیکای واحد می داند. پائین تر به این اشاره می کنیم که به نظر ایشان چرا هیئت مدیره سندیکای واحد باید اینطور «لحظه شماری» کند و یا اینکه چگونه باید مذاکره کرد؛ اما ابتدا ببینیم که صحت و سقم خود خبر چقدر هست که فریاد و انحرافا سر داده شده است. در رابطه با مذاکره با «کروبی و حزب اعتماد ملی» هیچ منبعی برای صحت خبر از طرف او ارائه نشده و ایشان صرفاً با شنیدن چیزهایی قلم از نیام بر کشیده اند!

اما در این رابطه چندی پیش در سایت اخبار امروز در جریان مصاحبه ای بطور گذرا به «دیدار اسانلو و کروبی» اشاره شده بود. اما چرا آن «دیدار» در اینجا تبدیل شد به «مذاکره» و آنهم به «لحظه شماری برای مذاکره»؟! بهر حال از این اغراق و بزرگ نمایی واقعه بگذریم و برای سهولت بحث کلاً فرض کنیم که اسانلو یا اعضای هیئت مدیره سندیکا با کروبی «مذاکره» کرده اند. اما چرا این «مذاکره» نشانه سازش و خطر انحراف و تبدیل «سندیکای سرخ به زرد» است؟ از نوشته محمد اشرفی کاملاً پیداست که او هیچگونه اطلاعی از محتوی و چند چون این مذاکره کذایی نداشته و با این وجود مشکلی برای صدور حکم انحراف و سازش ندارد! اکنون این سوال طرح می شود که در چنین حالتی یعنی هنگامیکه اطلاعی از محتوی مذاکره یک تشکیلات کارگری نداریم چگونه می توان درباره آن

قضاوت کرد. در اینجا هم مانند دیگر جنبه های مبارزه طبقاتی «پراتیک تنها معیار حقیقت است». اگر در پراتیک تاکنون سندیکای واحد هیچ نشانی از لغزش و سازش موجود نبوده (که از نظر محمد اشرفی معتقد به «سندیکای سرخ و سرآمد جنبش کارگری» تا آخرین لحظه پیش از دیدار ادعایی سندیکا نیان و کروی چینی بوده) در این صورت این دیدار هم نه تنها نشانه چیز جدیدی نیست بلکه صرفاً نقطه ای در تداوم همان تلاش های رسمی سندیکای واحد است.

به این مسئله باید از زاویه ای دیگر هم نگریست. دیدار فوق می تواند کاملاً برعکس بیانگر قدرت سندیکای واحد نیز باشد. قدرتی که از دید ما پنهان است. می دانیم که کروی و حزب اش یکی از دو جناح ارتجاع حاکم و دشمن طبقه کارگرند و محمد اشرفی هم به این واقف است هنگامی که می گوید هر دو جناح «روند سرکوب داخلی را سرعت داده اند». از سوی دیگر باور داریم که حداقل تا این لحظه سندیکای واحد یک «سندیکای سرخ» است. بنابراین پر واضح است که دیدار و گفتگوی یک جناح ارتجاع حاکم با این «سندیکای سرخ» نشانه موقعیت رسمیت یافته دفاکتو و قدرت سندیکای کارگران شرکت واحد است. تا زمانی که لغزشی واقعی و جدی و قابل اشاره از طرف سندیکای واحد رخ نداده است، این دیدارها نشانه قدرت آنست. حتی اگر فردا از رسانه ها شنیدیم که علی خامنه ای با منصور اسانلو دیدار و گفتگو داشته باید آنرا به عنوان پیروزی ثبت کرد و اعلام داشت که رهبر ارتجاع حاکم در برابر قدرت کارگران زانو زد. اینها همه بیانگر گشت گذار شبح قدرت پرولتاریای ایران بر فراز طبقه و هیئت حاکمه است.

محمد اشرفی همچنین «لحظه شماری» سندیکای واحد برای مذاکره با «خانه کارگر» را هم به عنوان دلیل دوم خطر انحراف سندیکای واحد بیان می کند. چگونه میتوان این ادعا را پذیرفت؟ آیا خانه کارگر دشمن قسم خورده سندیکای واحد نیست؟ آیا مبارزه با شورای اسلامی تحت فرمان خانه کارگر از جبهه های نبرد سندیکای واحد نیست؟ آیا این سندیکای واحد نبود که پرچم انحلال شوراهای اسلامی را برافراشت؟ آیا در اول ماه مه امسال سندیکای واحد یکی از نیروهای مهم برهن زدن بساط خانه کارگری نبود؟ و دهها سؤال دیگر. اتهام «لحظه شماری برای مذاکره» با «خانه کارگر» به سندیکای کارگران واحد من درآوردی و ساختگی و بی اعتبار تر از آنست که بتوان به آن وقعی گذاشت. محمد اشرفی این اتهام را در به میان انداخته تا بی استدلالی اش برای انحراف سندیکای واحد را جبران کند. او می داند که «مذاکره با کروی» به تنهایی کسی را برای پذیرش انحراف «سندیکای سرخ به زرد» مجاب نمی کند.

خانه کارگر و کراهت شناخته شده اش قرار است این خلع را پرکنند! به این ترتیب می بینیم که هر دو به ظاهر استدلالهای محمد اشرفی برای انحراف ادعایی سندیکای واحد کاملاً بی پایه و بر بی اطلاعی و دروغ بنا شده است. اکنون سؤال اینست که برآستی چرا باید «سندیکای سرخ و سرآمد جنبش کارگری» یکباره اینقدر دلیل شود که برای مذاکره و سازش با دشمنان قسم خورده اش «لحظه شماری» کند؟

سازش، حتی بدترین نوع آن، همیشه یک رابطه دو طرفه است. بین دو نیروی متخاصم حتمی باید یکطرف آمادگی پذیرش برخی مطالبات طرف مقابل را بروز بدهد تا آن دیگری هم با سبک و سنگین کردن آن وارد مذاکره بشود یا نشود. محمد اشرفی و یا هر کس دیگری که وارد این دست مباحث سنگین می شود و اتهامات مهم وارد می کند موظف است که ابتدا چراغ سبزه های کروی و حزب اعتماد ملی و خانه کارگر را به سندیکای واحد توضیح دهد و بعد به «سازشکاری» آن برخورد کند. واضح است که حتی اگر آنها به همه مطالبات این سندیکا روی خوش نشان دهند باز هم باید همچون تاکنون با دست رد سندیکا روبرو شوند چرا که اینان دشمنان طبقه ما هستند. اما هنگام چنین اتهاماتی

هنوز باید به این سئوالها پاسخ داد. در غیر اینصورت به اصطلاح منتقد ما مشغول افترا زنی محض است. چراغ سبزه‌های این اوباش کدامند؟ کی و کجا کروی یا خانه کارگر کوچکترین تمایلی برای پذیرش حتی پیش پا افتاده ترین مطالبات این سندیکا نشان داده اند؟ محمد اشرفی هیچ پاسخی ندارد. در مقابل اما ایشان دشنام نثار سندیکای واحد می «کند که «فریب خورده اند» و می‌خواهند «وارد حوزه تقسیم قدرت با سرمایه داری شوند».

مبارزه طبقاتی و سیاست بطورکلی یکی از مستعدترین عرصه‌های حیات اجتماعی برای بروز خطا و اشتباه است. غیر از نیروهای عقب مانده محافظه کار که خود را در برابر اشتباه روئین تن می دانند، هرکس خطا پذیر است و اشتباه میکند و سندیکای واحد هم از این نظر تافته جدا بافته نیست. اما عبارت «فریب خوردن» نام دیگری برای همان اشتباه نزد محافظه کاران است که بواسطه آن هم خود را خطا ناپذیر جلوه دهند و هم دیگران را بخاطر خطا و اشتباه مورد توهین و تحقیر قرار دهند. آدم «فریب خورده» نا هوشیار و فاقد درک و قدرت تشخیص و استقلال شخصیتی است.

سندیکای واحد تا همین امروز هوشیاری و تیزبینی و آگاهی طبقاتی کم نظیر و قابل تحسینی از خود بروز داده و به همین دلیل هم «سرآمد جنبش کارگری» است. اینجا به سطح «هوشیاری» خود محمد اشرفی در کار برد این عبارات کاری نداریم؛ ولی چرا باید این عبارات را مثل نقل و نبات بسوی سندیکای کارگران واحد پرتاب کرد؟

در مورد این اعا که گویا سندیکای واحد از انگیزه ورود به «حوزه تقسیم قدرت با سرمایه داری» برخوردار است دو نکته قابل توجه می باشد. اول اینکه اگر سندیکای واحد دارای چنین انگیزه ای است پس معلوم می شود که خوشبختانه زیاد هم صنفی نیست و بی جهت گاه و بیگاه آنرا به صنفی گرایی متهم نکنیم. در حقیقت نسبت به صنفی گرایی محض که سیاست گریزی کامل است و برای کارگران بشدت مضر، اما انگیزه «ورود به حوزه تقسیم قدرت» بارسیاسی دارد و به همین معنا مثبت است حتی اگر چه به معنای رفرمیستی سیاست میباشد. این انگیزه نشان از چشم داشت به قدرت سیاسی دارد و گامها به جلو. درحقیقت توجه به سیاست و قدرت سیاسی بطورکلی پیش شرط دست بردن به سیاستهای مستقل و رادیکال و انقلابی است. دربرخورد به تشکل کارگری که به قدرت سیاسی نظرو توجه دارد باید از این توجه استقبال کرد، و درضمن نقد سیاست رفرمیستی، آن تشکل را بسمت برگزیدن سیاست مستقل طبقاتی و بسمت تسخیر قدرت توسط کارگران تشویق کرد و یاری رساند. نه اینکه همچون محمد اشرفی از آن انگیزه صرفا به عنوان ناسزا برای ممانعت از «سازش» کذایی سود جست.

نکته دوم اینکه اتهام برخورداری سندیکای واحد از انگیزه «ورود به حوزه تقسیم قدرت با سرمایه داری» بر یک درک ساده انگارانه از ساختار قدرت در ایران قرار دارد. قدرت در جامعه تماما در اختیار طبقه حاکم (سرمایه داران ایران) و حکومت طبقاتی آن (جمهوری اسلامی) می باشد. جمهوری اسلامی، با همه جناحهایش، هیچ غیر خودی را پای کاسه راه نداده و نمی دهد که یک تشکل مستقل کارگری دومی آن باشد. شرکای قدرت در جمهوری اسلامی تماما منحصر به جریانات و عناصر داخل خط قرمز سنتی آن و شناسنامه دار و خودیهای متعلق به خانواده ارتجاع اسلامی ایرانند. حتی نهضت آزادی را در همسایگی دیوار به دیوار خود نزدیک به سه دهه در انتظار نگه داشته و به داخل راه ندادند.

در رابطه با خود طبقه سرمایه دار و بخصوص نسل جدید آن که پس از جنگ ایران و عراق و در جریان برنامه های «سازندگی» رفسنجانی پا گرفته فراموش نکنیم که این یکی از بیرحم ترین و وحشی ترین بخش سرمایه داری دنیاست.

اینها یکی از بی سابقه ترین شرایط بی حقوقی و فلاکت و ناامنی و بی حرمتی را به طبقه کارگر تحمیل کرده و بسادگی حتی دستمزد نمی دهند و حقوق معوقه را بالا می کشند. آنوقت حاضرند حتی بخش کوچکی از قدرت و کنترل خود را با تشکل کارگری تقسیم کنند!

اینها حقایق مهم سیاسی در ایران است و عدم درک و توجه به آنها ما را به کج راه خواهد برد. می دانیم که جنبش مستقل و نوین کارگری ایران از لحاظ زمانی تصادفا در دوران اصلاح طلبی حکومتی آغاز شد. اما اینکه علی رغم تلاش های دوم خردادها برای تاثیر و نفوذ بر این جنبش امیدشان فوراً به یاس بدل گشت و سر توهم پراکنی نسبت به این جریان به سنگ خورد، بیانگر وجود یک آگاهی عمیق نسبت به این حقایق در بین فعالین مستقل کارگری است. این آگاهی را ارزش بگذاریم و به حاملین آن اعتماد کنیم. عروج سندیکای کارگران واحد خود تبلور این آگاهی عمیق نسبت به دینامیسم مبارزه طبقاتی و حقایق سیاسی ایران در صفوف طبقه کارگر می باشد. این همان سندیکایی است که از نظر محمد اشرفی نیز یک «سندیکای سرخ و سرآمد جنبش کارگری» است. در سطحی آشکارتر، این آگاهی بصورت یک بی اعتمادی عمیق و همه گیر در طبقه کارگر نسبت به همه طبقات دارا و کارفرما و حاکم و نیز دولت های گذشته و حال این طبقه با همه جناح بندی ها و احزاب رنگارنگ شان بیان میشود. این مسئله کل بورژوازی ایران را به یک نگرانی دائمی فروبرده که کلاً قادر نیست در رابطه با حق تشکل کارگری حتی ذره ای سرکیسه را شل کند. بطور واقعی نگرانند که یک گام عقب نشینی در برابر جنبش مستقل کارگری به طوفانهای زیرو و رو کننده بدل شود. ندیدن وجود این آگاهی در بین فعالین سنیکای واحد به آنجا منجر میشود تا به این حد نازل صحبت از «فریب خوردن» آنها و «تقسیم قدرت با سرمایه داری» شود.

درباره مذاکره

در بحث محمد اشرفی «مذاکره» و «چانه زنی» نقشی محوری و تعیین کننده دارند. اتهامات او به سندیکای واحد هم تماماً حول مذاکره و مذاکره جویی و «لحظه شماری برای مذاکره» می چرخد و «مذاکره» است که افشاگر همه چیز می شود، از «فریب خوردن» سندیکای واحد تا تلاش آن برای «تقسیم قدرت با سرمایه داری». طوری که اگر آن موارد کذایی مذاکره در کار نبودند سندیکای واحد نه «فریب خورده» قلمداد می شد و نه به «تقسیم قدرت با سرمایه داری» متهم می گشت. اگر چه محمد اشرفی ظاهراً نه با مذاکره بطور کلی که با نوع خاصی از آن یعنی «مذاکره غیر علنی» مخالف است و پایین تر به آن می پردازیم؛ اما تاکید بی قاعده و خارج از تناسب وی بر «مذاکره علنی» نشان می دهد که وی برای مذاکره بطور کلی نیز اهمیت چندانی قایل نیست.

بر خلاف ادراکات ساده انگارانه، مذاکره یکی از ابزارهای مبارزه طبقه کارگر است. این مبارزه یک خط مستقیم تا پیروزی نهایی نیست. برعکس، مسیری طولانی و پیچ در پیچ و پراز انقطاع و پیشروی و عقب نشینی و دفاع و حمله و سازش و تعرض و مذاکره و اعلام جنگ است. دیدگاه خط مستقیم تا پیروزی نه تنها سطحی است بلکه برای طبقه کارگر خاصیتی جز انفعال و انحلال دربر ندارد. در این مبارزه طولانی و پرفراز و نشیب، مذاکره هم یکی از ابزارهای

ممکن است که اگر حتی مدتها از آن استفاده نشود اما ابزاری است مشروع و در دسترس. می توان با مذاکرات خاصی مخالف بود و بر سرشان جدل کرد، اما نفی انجام مذاکره بطور کلی و منع آن برای همیشه فقط نشانه ناهمی مبارزه طبقاتی است. اگر در تلاش و مبارزه برای اهداف آتی و نهایی طبقه کارگر بندرت موردی برای مذاکره رخ می دهد، اما هر چه به سمت مبارزات جاری برای بهبود وضع و معیشت طبقه در همین نظام نزدیک می شویم آنگاه اهمیت و موارد نیاز به مذاکره افزایش می یابد. هیچ مبارزه کارگری بدون کاربرد سطح معینی از مذاکره نمی تواند قدم از قدم بردارد. این مسئله اینقدر حیاتی است که نفی مذاکره بطور کلی به معنای مخالفت با مبارزه کارگران برای بهبود وضع شان در همین نظام خواهد بود. دقیقا به همین دلیل ضروری است که تشکل توده ای کارگری و در اینجا سندیکای کارگران واحد باید بتواند با دست باز و فراق بال به هر تعداد مذاکره که لازم می بیند مبادرت ورزد. نیاز مبارزه کارگری به مذاکره آنقدر بدیهی است که عدم درک آن تنها نشانگر بیگانگی با این مبارزه می باشد.

محمد اشرفی می گوید « مذاکره و چانه زنی پشت درهای بسته مامشات است». در مقابل او به « فقط مذاکره علنی با درهای باز سالم و به نفع منافع کارگری است » معتقد می باشد. هر دو این احکام هم غلط هستند و هم مضر.

چرا مذاکره غیر علنی مامشات است؟ ظاهرا نه این سؤال و نه پاسخ آن اهمیتی در نگاه محمد اشرفی ندارد. از نظر او کسی که به مذاکره غیر علنی وارد میشود حتما کاسه ای زیر نیم کاسه دارد و می خواهد مامشات کند و چون از واکنش توده ها میترسد به مذاکره پشت درهای بسته پناه می برد، به همین سادگی. در ادامه خواهیم دید که مامشات بودن یک مذاکره ربطی به علنی و غیر علنی بودن آن ندارد. اما ابتدا از نزدیک به این حکم نگاه کنیم.

اگر چه ترس برخی از رهبران کارگری از توده ها را می توان یکی از دلایل انجام مذاکره غیر علنی دانست، اما این بهیچوجه تنها دلیل و یا عمده ترین آنها نیست. رهبران مامشات جویی که به خاطر این ترس به مذاکره پشت پرده رو می آورند تنها قادرند خود را برای مدت کوتاه دوره مذاکره از گزند خشم توده ها در امان نگه دارند. در حقیقت خاصیت محافظتی مذاکره غیر علنی برای آنها بسیار کوتاه و زود گذر است. با پایان مذاکره که از پشت پرده بیرون می آیند ناچارند نتایج مذاکره را با توده ها در میان بگذارند. یا کارگران آن نتایج را می پذیرند که در اینصورت معلوم میشود مامشاتی در کار نبوده و برعکس رهبران بطورشایسته ای سطح واقعی انتظارات و آمادگی توده ها را تشخیص داده و به آن پاسخ گفته اند. یا کاملا برعکس کارگران نتایج مذاکره را نپذیرفته و آنرا به عنوان مامشات بر سر رهبران بی لیاقت می کوبند. درست مانند موارد بیشماری که بصورت شورش اعضا در اتحادیه های کارگری علیه رهبران و تصمیماتشان رخ میدهد.

پس در هر دو این حالات، مذاکره غیر علنی کمک چندانی به پیش برد اهداف مامشات جویانه احتمالی رهبران نمی کند و به این معنا مذاکره غیر علنی محافظتی برای آنان در برابر خشم توده ها نیست. بنابر این باید ضرورت و یا اجبار مذاکره غیر علنی را در جای دیگری، در سمت مقابل کارگران، جست. مذاکره غیر علنی بطور عمده اجباری است که از طرف کارفرمایان و دولت و طبقه حاکمه به رهبران کارگری تحمیل می شود. کارفرمایان هیچگاه نمی خواهند که رفتارها و بیانات و نظرات کارگر ستیز و گاه وحشیانه شان که در جریان مذاکرات برملا می شود در معرض دید توده های کارگر قرار گیرد. مسئله از طرف دولتیان هم به همین ترتیب است. بویژه در جمهوری اسلامی که هر گونه تلاش برای علنی کردن این مذاکرات به عنوان جوسازی و تحریکات علیه دولت و ایجاد نا امنی و غیره مورد برخورد

قرار می گیرد. در حقیقت مسئله علنی یا غیر علنی بودن مذاکره از آنجا که دارای پتانسیل سیاسی است و می تواند به یکطرف منفعت برساند و به طرف دیگر ضرر، به اندازه خود موضوعات مذاکره مورد مناقشه است و به لیست مواد مذاکره وارد می شود. بنابراین حل آنهم مثل دیگر موضوعات به تناسب قوای بین طرفین مربوط می شود.

تمایل عمومی رهبران کارگری بسمت مذاکره علنی است چرا که با قدرت افشاگری که علیه کارفرما و دولت در این نوع مذاکرات موجود است، تناسب قوا به نفع رهبران کارگری میچرخد. درمقابل دقیقا به همین دلیل کارفرما و دولت به انجام غیر علنی مذاکرات تاکید دارند.

به اینترتیب انتخاب شکل مذاکره اختیاری نبوده و مربوط به تناسب قواست. در شرایطی ممکن است مذاکره علنی را تحمیل کرد و در شرایط دیگر باید به مذاکره غیر علنی تن داد. تشخیص این مسئله هم با خود رهبران کارگری است که مورد اعتماد توده های کارگرند. نفهمیدن این دینامیسم مذاکره در مبارزه کارگری و صدور حکم «مذاکره و چانه زنی پشت درهای بسته مماشات است» فقط بیانگر سطحی نگری عمیق است.

یک نتیجه مضر این حکم غلط ایجاد فضای منفی و تولید بی اعتمادی علیه رهبران کارگری است. این حکم از یکسو با پنهان کردن اجبار واقعی (یعنی فشار کارفرمایان و دولت) که رهبران کارگری را به مذاکره غیر علنی و می دارد، و از سوی دیگر با نسبت دادن امیال منفی و سازشکارانه به آنها و با قلمداد کردن این امیال به عنوان تنها دلیل انجام مذاکره غیر علنی، مشروعیت رهبران کارگری را زیر سوال برده و پشت آنان را خالی می کند.

اینجا ما به یکی از حساس ترین مسائل مبارزه طبقاتی می رسیم. مسئله اعتماد در صفوف طبقه کارگر که یکی از موارد مهم آن اعتماد توده های کارگر به رهبران شان است. تخریب این اعتماد با هر نیت خیر و «رادیکال»ی هم که انجام شود چیزی نیست جز تخریب مبارزه طبقه کارگر. فعالین سوسیالیست تخریب کنندگان و برباد دهندگان این اعتماد نیستند. آنها سازندگان و نگهدارندگان اعتماد طبقاتی در صفوف میلیونی پرولتاریا می باشند. طبعاً توده های کارگزار رهبران سازشکار و ریا کار بدرستی روی برگردانده و سلب اعتماد می کنند. اما فروپاشی این اعتماد همراه است با عروج دیگر رهبران صدیق و معتمد. اما تخریب اعتماد طبقاتی به وسیله برخوردارها و تحلیل های غلط و سیاست بازیها و اپورتونیسم، در هم شکستن مقاومت کارگران است.

حکم دوم محمد اشرفی به همان اندازه حکم اول غلط و مضر است. او می گوید: « فقط برنوع مذاکراتی علنی و با درهای باز می توان نام مذاکره با نیت سالم و به نفع منافع کارگران گذاشت». اول اینکه مذاکره علنی به هیچوجه تضمین کننده عدم مماشات و یا تامین کننده منافع کارگران در مذاکره نیست. این مسئله بطور تجربی ثابت شده است. بسیاری از مذاکرات مماشات جویانه و سازشکارانه در اتحادیه های کارگری در اروپا و امریکای شمالی بصورت علنی انجام شده و از دید اعضا و رسانه ها پنهان نمی ماند و سازشهای زیادی بصورت علنی و در حضور کارگران انجام می شوند. اگر علنی بودن مذاکرات آن بار رادیکال و زیرو رو کننده که تصویر می شود را می داشت، اتحادیه های کارگری در غرب می بایست تاکنون زیرو رو می شدند. دومین اشکال این نگاه اینست که از یکسو، همانطور که قبلا گفته شد، نسبت به رهبران صدیق و متعهد کارگری این بدبینی را ایجاد می کند که اگر وارد مذاکره غیر علنی شوند پس حتمی قصد و نیت نا سالم دارند، و از سوی دیگر به هنگام مذاکرات علنی این توهم را نسبت به رهبران راست و سازشکار دامن می زند که قصد و نیت شان سالم است و هر آنچه که می گویند «به نفع منافع کارگران است» چراکه

همه چیز رو باز و علنی می باشد. سوم اینکه در حکم فوق توده های کارگر به لحاظ سیاسی معصوم فرض شده اند. فرض اینست چنانچه مذاکرات علنی باشد توده های کارگر حتما و اتوماتیک و اراز مطالبات و سیاست ها و تصمیماتی حمایت می کنند که منطبق با منافع طبقاتی آنان است. در صورتی که الزاما چنین نیست. از آنجایی که آگاهی توده های کارگر علی العموم آگاهی موجود و لاجرم بورژوازی است کم نیستند موافقی که تصمیمات و سیاست های مغایر با منافع طبقاتی خود را اتخاذ می کنند. به همین دلیل است که تبدیل این آگاهی بورژوازی به یک آگاهی سوسیالیستی از وظایف تعطیل ناپذیر و طولانی مدت و تاریخی فعالین کارگری و بویژه فعالین سوسیالیست طبقه است. رهبران وفادار و متعهد کارگری در موارد زیادی حتی قادر نیستند کارگران را برای منافع واقعی شان متقاعد کنند. بنابراین دوقطبی توده های معصوم و رهبران مشکوک نه بیانگر واقعیتی در مبارزه کارگری است و نه جایی در سنت سوسیالیستی این طبقه دارد.

تا اینجا دیدیم هر دو حکم «مذاکره غیر علنی مماشات است» و «مذاکره علنی به نفع منافع کارگران است» در بر گیرنده آن نقشی که برایشان ادعا می شود نیستند. نه اولی الزاما حاوی مماشات است و نه دومی نافی آن. مماشات و سازشکاری در مذاکره نه به شکل و چگونگی انجام آن که به محتوی سیاسی طبقاتی اهداف و مواد مذاکره مربوط می شود که باید حاوی منافع واقعی کارگران باشد و نیز همچنین به میزان تعهد و قاطعیت در پیگیری آن منافع نهفته است. و اینها همه از یکسو به میزان آگاهی توده های کارگر به منافع شان و نیز آمادگی آنها برای پیگیری و پرداخت هزینه جهت کسب آن منافع، و از سوی دیگر به وجود رهبرانی آگاه و امین و متعهد که به نیروی توده های کارگر اتکا می کنند مربوط است. اگر این دو عنصر تامین با شند آنگاه دست یافتن کارگران به منافع شان تا آنجا که به مذاکره مربوط است تامین می شود و دیگر زیاد توفیری نمی کند که مذاکره علنی است یا غیر علنی.

اما برای ما به عنوان گرایش سوسیالیستی درون جنبش کارگری علنی بودن مذاکرات به عنوان یک اصل و پرنسیب سیاسی، و نه صرفا برای جلوگیری از مماشات و سازشکاری رهبران، بسیار مهم است، حتی اگر همه رهبران کارگری در همه حال رادیکال و سازش ناپذیر باشند. علنی بودن مذاکره و نیز دیگر پروسه های تصمیم گیری به منظور تامین مشارکت توده ها و ایفای نقش مستقیم توسط آنها مهم است. اگر جامعه کمونیستی جامعه خودگردان شهروندان آزاد است، و اگر جامعه سوسیالیستی به عنوان حکومت کارگران وسیعترین مشارکت مستقیم توده های کارگر را در امر حکومت داری از طریق سیستم شورایی تامین می کند، آنگاه از همین امروز همه کارگران باید سازماندهی و مدیریت و رهبری و حکومت داری و اداره جامعه را بیاموزند. این آموزش تاریخی- طبقاتی لازم است که در مبارزات جاری کارگران نیز به فعل درآید. مشارکت تودها باید از نمایندگی وکالتی به حضور مستقیم آنها تبدیل شود. مشارکت و حضور مستقیم توده ها نه تنها به لحاظ آموزشی مهم است بلکه با میدان دادن به اراده تودها و رها کردن پتانسیل مبارزاتی آنها به تقویت خلاقیت و ابتکار عمل و رادیکالیسم مبارزاتی کمک می کند.

بنا به این دلایل ما همواره باید مدافع این باشیم که مذاکرات و دیگر پروسه های تصمیم گیری در مبارزات کارگری تا آنجا که ممکن است علنی باشند و در برگیرنده مشارکت مستقیم و بلافصل تودهای کارگر. اما در عین حال همانطور که بالاتر گفته شد مواقع زیادی رخ می دهد که حتمی باید به مذاکره غیر علنی نیز تن داد. از این نظر باید مراقب بود که دفاع اصولی ما از مذاکره علنی به یک دفاع غیر منعطف و منجمد تبدیل نشود که در غیر اینصورت خود این اصل

درست سوسیالیستی به مانعی در مقابل پیشرفت مبارزه طبقاتی تبدیل می شود.

تحلیل یا اقناع

برخورد انتقادی به ضعف ها و اشکالات و انحرافات تشکل توده ای یکی از وظایف دایمی سوسیالیست ها نسبت به تشکل توده ای کارگران است. این البته به نظر نگارنده یک وظیفه دوجانبه است. به این معنی که تشکل توده ای هم متقابلاً می تواند و لازم است خود را موظف بداند که به ضعف ها و اشکالات و انحرافات فعالین و تشکلات سوسیالیستی برخورد انتقادی داشته و سوسیالیست ها هم باید با کمال میل پذیرای چنین برخوردهایی باشند. در حقیقت، از این منظر، رابطه تشکلات سوسیالیستی و تشکلات توده ای کارگری نه یک رابطه نابرابر از نوع بالا به پایین، یا رهبر و پیرو، یا پیشرو و پس رو، و پدرسالارانه، که کاملاً بر عکس یک رابطه تماماً برابر و رفیقانه و دلسوزانه و بر پایه انتقاد پذیری متقابل و همدردی و هم سرنوشتی طبقاتی است. تاکید بر این نکته ضروری است چرا که گاهی شاهدیم برخی از فعالین سوسیالیست آنچنان با نخوت و تکبر و برتری طلبانه به تشکل توده ای کارگران امرونهی میکنند که گویی صرف سوسیالیست و انقلابی نامیدن خود مجوز چنین رفتاری برایشان صادر شده است. این رفتار متکبرانه و دماغ سربالا تنها نشانگر تربیت و روحیات و پایگاه طبقاتی بورژوازی و خرده بورژوازی و خرده مالکانه این دسته از انقلابیون و کمونیست ها می باشد.

سوسیالیست ها ضمن اینکه تلاش می کنند تا همه ملزومات و ظرافت ها و مصلحت های عملی مبارزه توده ای کارگران و نیز محدودیت ها و تنگناهای چند جانبه تشکل توده ای را درک کنند و برسمیت بشناسند و در تحلیل و شیوه برخوردشان دخیل کنند؛ در همان حال می خواهند توجه تشکل توده ای را به هدف نهایی طبقه کارگر جلب نمایند. آنها آرزومندند و تلاش می کنند که تشکل توده ای بتواند بتدریج و هوشمندانه، با حفظ انسجام تشکیلات و اتحاد و یکپارچگی توده کارگر، به نحوی مبارزات جاری را به هدف نهایی طبقه کارگر یعنی رهایی از ستم سرمای و بردگی مزدی پیوند زنند. چرا که تداوم بی ارتباطی و شکاف بین مبارزات جاری و هدف نهایی در دراز مدت ضربات جبران ناپذیری به مبارزه کل طبقه وارد خواهد کرد.

اما برخورد انتقادی به تشکل توده ای چگونه باید باشد؟ این برخورد نه به شیوه امری، تحکمی، ارعابی، تهدیدی، و یا تحمیلی، که باید کاملاً بشیوه اقماعی انجام شود. چرا که شیوه های غیر اقماعی به اشکالی که گفته شد متعلق به طبقات دارا و حاکم است و ربطی به سنت های کارگری و سوسیالیستی ندارند. این شیوه های طبقات بالا منطبق با موقعیت مادی آنها در مناسبات اقتصادی سرمایه داری است. صاحبان کار و کارفرمایان و کل سرمایه داران و طبقه حاکم به مثابه مالکین ابزار و وسایل تولید و استثمارکننده گان نیروی کار، برده دارانی هستند که برده ها و زیردستان خود را هیچگاه برای چیزی اقماع نمی کنند. آنها برای رسیدن به مقصودشان تنها امر می کنند، تحکم می کنند، ارعاب می کنند، تهدید می کنند، و تحمیل می کنند. برخورد انتقادی به این شیوه ها منعکس کننده همین رابطه استثمارگری بین انسانها و نشانگر شیوع و گسترده گی آن در دیگر عرصه های حیات اجتماعی است. این نوع برخورد آنجا که از زور و توان کافی برخوردار باشد با نابود کردن قوه ابتکار و خلاقیت انسانها تنها زیردستان و پیروان مطیع و مرعوب شده

تولید می کند.

از آنطرف، شیوه اقماعی در برخوردار اقماعی کاملاً منطبق بر خاستگاه مادی گرایش سوسیالیستی و آرزوها و آمال آن است. ما به عنوان جزئی از صف استعمار شونندگان در مناسبات سرمایه داری خواهان الغای این مناسبات و برقراری جامعه انسانیهای آزاد و برابر و بر پایه نواعدوستی و رفاقت و تعاون و همکاری هستیم. اینگونه انسانیهای آزاد، با شرکت و سهم گذاشتن در مبارزه طبقاتی و بدنبال کسب آگاهی طبقاتی به شیوه اقماعی متولد می شوند. آنها آزادند چون هر آنچه را که میگویند و معتقدند و زندگی می کنند، آگاهانه انتخاب کرده اند و درونی متقاعد شده اند که چنین باشند. حضور هر ذره از عناصر تحکم و ارباب و تهدید و تحمیل در این پروسه کسب خود آگاهی و خود رهایی طبقاتی به سلب آزادی و رشد آزادانه انسان کارگر منجر شده و نافی حرکت بسمت سوسیالیسم است. سوسیالیسم خواهی از سر ترس و به بدنبال تهدید و ارباب سرسوزنی برد نمی خورد. سوسیالیسم مرعوب مصنوع طبقات داراست تا «بیهوده بودن» سوسیالیسم کارگران را جار بزنند.

بنابراین برخوردار اقماعی ما به تشکل توده ای کارگران، که فوق العاده هم ضروری است، تنها می تواند و باید برخورداری اقماعی باشد. ما باید بیاموزیم و بتوانیم، بدور از هر گونه امر و تحکم و تهدید و تحمیل، با اتکا به فاکنهای عینی و استدلالهای عقلی و در فضایی صمیمی و برابر و با هدف متقاعد نمودن و مجاب نمودن تشکل توده ای انتقادهای خود را بیان کنیم. هر روش برخورداری غیر از این نه تنها مغایر آموزش های سوسیالیستی است و به سنن طبقات استعمار کننده تعلق دارد، بلکه به لحاظ عملی هم به جدایی تشکل های توده ای و سوسیالیستی کمک می کند. همانطور که بالاتر گفته شد محمد اشرفی معتقد به «مذاکره علنی» است و می خواهد که سندیکای واحد مذاکراتش را بصورت علنی انجام دهد. اما او چگونه به این خواست خود جامه عمل می پوشاند و سندیکا واحد را بسمت اتخاذ آن می کشاند؟ او خطاب به سندیکای واحد می گوید: «اگر مذاکره و چانه زنی برای افزایش دستمزد است، اگر مذاکره برای چانه زنی بر سر ایجاد تشکلات کارگری است، اگر چانه زنی و مذاکره به هدف تامین اهداف جنبش کارگری و پیشبرد این جنبش به قدم هایی جلوتر از آنچه است می باشد و نه برای تامین منافع گروهی و فردی، و اگر این مذاکرات داد و ستد برای شرکت در قدرت و بردن سهم در تقسیم های مجدد قدرت نیست و در یک کلام، اگر مماشات و سازش با کارفرمایان و عوامل آنها مطرح نیست» (تاکیدها از من است) «این موضوع را با علنی بودن مذاکرات ثابت کنید.»

آن پنج «اگر» ی که در گفته بالا تاکید شده شمشیر داموکلس محمد اشرفی است بر فراز سر تشکل توده ای کارگران شرکت واحد. ایشان ابتدا بواسطه آن «اگر»ها، فعالین و رهبران سندیکای واحد را از هر گونه قصد و نیت و هدف سالم و کارگری و طبقاتی تهی می کند و عزت و شان و مشروعیت آنان را زیر سؤال میبرد؛ سپس اعلام می دارد اگر می خواهید همه آنها به شما برگردانده شود به خواست انجام مذاکرات به شیوه علنی گردن بگذارید. این شیوه برخوردار عبارت است از تحکم و ارباب و تهدید برای تحمیل خواست خود. سندیکای واحد و هر تشکل کارگری دیگری هزاران بار حق دارند که به چنین برخوردهایی وقعی نگذارند.

او خطاب به فعالین سندیکای واحد به تهدید ادامه می دهد که: «همین جنبش کارگری شما را در قد و قباره نمایندگان خود قرار داده و می تواند همچنان مستحکم تر از قبل شما را در جهت پیشبرد اهداف کل جنبش حمایت و پشتیبانی کند

مشروط بر اینکه تلاش‌های شما نیز در جهت ارتقا جنبش باشد. در غیر این صورت باز این جنبش بارها نشان داده است که سیاست مماشات را چگونه منزوی و به حاشیه می‌راند» (تاکید‌ها از من است). این «جنبش کارگری» که ایشان در قالب شخص سوم به میدان آورده کیست یا چیست که این چنین امر ونهی و تشویق و تنبیه می‌کند و مورد حمایت قرار می‌دهد و منزوی می‌کند و به حاشیه می‌راند؟ و بعد این «جنبش کارگری» کیست یا چیست که همه قدرت و اتوریت خود را اینچنین یکطرفه در اختیار محمد اشرفی و علیه سندیکای واحد قرار داده است؟ چرا این «جنبش کارگری» نمی‌خواهد و نمی‌تواند متقابلاً برگردد و رو به محمد اشرفی نیز بگوید اگر به این روش‌های غیر کارگری و غیر سوسیالیستی خود ادامه دهی تو را نیز منزوی کرده و به حاشیه خواهیم راند؟ چرا این جنبش کارگری اینقدر یکجانبه و نابرابر است و اتوریت‌اش را بین همه بخش‌ها تقسیم نمی‌کند؟ آیا منظور محمد اشرفی از «جنبش کارگری» نزدیک به نوزده میلیون کارگرایران، یا محدودتر، کلیه کارگران فی الحال درگیر اعتراض و مبارزه، و یا مثلاً جنبش اعتراضی معلمان می‌باشد؟ اگر پاسخ مثبت است در این صورت هر تعداد از این توده عظیم که در جریان مبارزه سندیکای واحد قرار گرفته و از آن مطلع است، این سندیکا و مبارزه آنرا از ان خود دانسته و از آن حمایت میکنند. اینرا می‌توان با نظر سنجی هم ثابت کرد. اتفاقاً به همین دلیل است که محمد اشرفی هم بناچار نمی‌تواند پنهان کند که سندیکای واحد «سرآمد جنبش کارگری است». بنابراین جنبش کارگری به این معنای زمینی و واقعی، اتوریت خود را نه تنها در اختیار محمد اشرفی‌ها قرار نداده و در هیچیک از بدبینی‌ها و حملات آنها علیه سندیکای واحد سهیم نیست، که آن اتوریت را پشت سندیکای واحد گذاشته است. ممکن است منظور محمد اشرفی از «جنبش کارگری» مجموعه محافل و تشکلات و فعالین سوسیالیستی باشد. در این صورت هم این مجموعه اعتبار و وزن خود را در اختیار ایشان و علیه سندیکای واحد قرار نداده است. در این مجموعه همانطور که بخشی مخالف سندیکاست، بخشی هم موافق آنست و بخش دیگری هم موضع حمایت انتقادی دارد. پس می‌ماند اینکه هنگامی که محمد اشرفی می‌گوید «جنبش کارگری» چنین و چنان می‌کند منظورش بیش از هر چیز شخص خودش و دوستان و جریان سیاسی مربوطه‌اش می‌باشد. تنها در این حالت است که آن «جنبش کارگری» تماماً در اختیار ایشان قرار گرفته و خیری به سندیکای واحد نمی‌رساند. اینجا ما با «تحمیل» به شیوه استالینی آن مواجه ایم. شیوه‌ای که در حقیقت از چیزی که مورد علاقه و احترام همگان است اتوریت‌ای انتزاعی خلق می‌کند که بطور بلامنازع برافراز همه چیز و همه کس قرار گرفته و دیگران را به زانو در می‌آورد. این اتوریت تنها خدمت‌گذار خالق خود است تا بتواند به مقاصد خویش جامه عمل بپوشاند. استالین هنگامی که می‌گفت «حزب» یا «پرولتاریا» و یا «میهن سوسیالیستی» منظورش همین اتوریت انتزاعی ساخته شده از این مفاهیم بود که تنها در خدمت و اختیار او قرار داشت.

محمد اشرفی به این شیوه چنین ادامه می‌دهد: «همه می‌دانند اگر فداکاری‌ها و کمک‌های فعالین کارگری و دانشجویان و کارگران نبود، امکان نداشت سندیکای واحد به رتبه کنونی برسد» (تاکید‌ها از من است). این «همه»، که همچون مورد قبلی (جنبش کارگری) به مثابه یک قدرت جمعی و مافوق برای حمایت و تأیید برخورد ایشان وارد بحث شده کیست؟ ایشان هیچ استدلالی برای اینکه چرا اگر آن «فداکاری‌ها» نبود امکان نداشت سندیکای کارگران واحد «به رتبه کنونی» برسند ارائه نمی‌کند. توضیح نمی‌دهد که این فداکاری‌ها چه بودند و چگونه توانستند چنین

نقشی را ایفا کنند. در عوض «همه می دانند» ایشان قرار است با قرار دادن سندیکای واحد در انزوا (همه در مقابل سندیکا) آنرا مرعوب کرده و به کرنش وادارد. اما پرسیدنی است که چنانچه آن «فداکاریها و کمک ها» از چنین قدرت جادویی برخوردار است چرا قادر نیست محمد اشرفی و جریان مربوطه اش را به «رتبه کنونی» سندیکای واحد برساند و به «سرآمد جنبش کارگری» بدل کند. پاسخ روشن است، اگر چه همه آن حمایت ها لازم و مفید بودند و هستند، اما سندیکای واحد با اتکا به آگاهی و روشن بینی و سازماندهی و رزمندگی و تلاش بی وقفه و از خود گذشتگی و تحمل هزینه های بسیار سنگین یعنی با اتکا به نیروی خویش به «رتبه کنونی» رسید و «سرآمد جنبش کارگری» شد. وارونه کردن این تصویر چیزی جز تخطئه و تخریب این دستاورد نادر و ارزنده طبقه کارگر ایران نیست. اتفاقا برعکس این ادعای پوچ، اعتصاب سندیکای کارگران شرکت واحد شکست خورد دقیقا به این دلیل که تنها ماند.

همانطور که در ابتدای این نوشته گفته شد، نقش ما فعالین سوسیالیست طبقه در ایجاد تشکل های توده ای و شیوه برخوردمان به این تشکل ها یکی از ضعف های اساسی گرایش سوسیالیستی است. این ضعف اساسی چالش بزرگی در مقابل ما قرار داده که حل آن مستلزم دخالت نظری همه فعالین سوسیالیست می باشد. در اینجا ما به نقد و بررسی نوشته «کارگران باید بدانند» پرداختیم که حاوی روشی بسیار نادرست در برخورد به تشکل توده ای کارگران است. محمد اشرفی با طرح اتهاماتی بی پایه علیه سندیکای واحد آغاز کرد. با ارائه درکی نادرست از اهمیت و چگونگی مذاکره در مبارزات کارگری، مذاکره علنی را تنها شکل قابل قبول دانست. او سپس تلاش کرد ادراکات و نظرات خود را در سندیکای واحد جا بیندازد، اما اینکار را نه از طریق مباحث مستدل و اقناعی و در فضایی ریفقانه و صمیمی که از طریق تحکم و ارعاب و تهدید تلاش نمود تا به سندیکا تحمیل کند. شیوه ای که عملا چیزی نیست جز توهین به سندیکای واحد و تخطئه مبارزه برحق و تخریب اعتبار آن. از نقطه نظر تاثیر گذاری سوسیالیستی بر تشکل توده ای، این شیوه برخورد نه تنها تاثیر مثبتی ندارد که به دوری تشکل توده ای از سوسیالیست ها کمک می کند. اگر ما به جای یک سندیکای واحد، ده تا سندیکا از این نوع می داشتیم و شیوه برخورد محمد اشرفی هم شیوه مسلط بین سوسیالیست ها بود، آنگاه حاشیه ای شدن و انزوای گرایش سوسیالیستی در جنبش کارگری ایران برای یک دوره طولانی قطعی بود. به جای جمع بندی، و مستقل از بحث محمد اشرفی، لازم است به سوالاتی در مورد برخورد ما به سندیکای واحد اشاره کرد. سوالاتی که به همراه پاسخ همه فعالین سوسیالیست به آنها به روشن تر شدن درک ما از شیوه برخورد سوسیالیست ها به تشکل توده ای کمک می کند. سوالاتی از قبیل اینکه: آیا دفاع بی قید و شرط ما از سندیکای واحد به ضرر جنبش سوسیالیستی تمام نمی شود؟ آیا دفاع «زیاد» و یا «بیش از حد» از سندیکای واحد به ندیدن و کم بها دادن ضعف های آن منجر نمی شود؟ آیا ممکن نیست سندیکای واحد بر است بچرخد و بدعت گذار یک جنبش کارگری راست و اسیر در قانونیت بورژوازی بشود؟ پاسخ کوتاه می تواند این باشد که آری همه اینها ممکن است رخ بدهند. در مبارزه سیاسی بطور کلی و در مبارزه طبقاتی بطور اخص آینده هیچ کس تضمین شده نیست. هنگامی که حزب

عظیم و عزیز و تاریخ سازی نظیر حزب بلشویک بهر حال به انحراف کشیده می شود، چگونه می توان فکر کرد که سندیکای واحد انحراف ناپذیر است. مسئله اساسی اما در اینجا نقش و رویکرد ماست که می تواند به عنوان عاملی در سرنوشت این تنها تشکل توده ای کارگران ایران تاثیر گذار باشد. به همان درجه ای که ممکن است سندیکای واحد به راست برود، به همان اندازه هم کاملاً مقذور است، همانطور که پراتیک تاکنونی نشان داده، یک سندیکای رزمنده و متکی به عمل مستقیم کارگران و دارای تمایلات چپ گرایانه باشد. ما کدام سرنوشت را برای این سندیکا آرزو می کنیم؟ برای پاسخ باید به نقش امروز خود عمیقاً بیندیشیم.

پراتیک تاکنونی سندیکای واحد پر قدرت ثابت می کند که مستقل از بیانات و اظهارات آن در سطح رسمی، اما در عمل و پراتیک واقعی حرکت سندیکای واحد با استواری در خدمت منافع طبقه کارگر است. ملاک سنجش ما باید این رفتار مادی و واقعی باشد. به این محدود نشویم که چه می گویند، به آن توجه کنیم که چه می کنند. به این پراتیک واقعی باید خیره شد که جنبش کارگری را با گام های بلندی به پیش برده است. ما نباید جلوجلو برای خطاها و لغزش های احتمالی آینده پیشگویی کرده و رفتار خود را بر اساس این پیشگویی ها تنظیم کنیم. برای جلوگیری از لغزش و برخورد به خطا هیچوقت دیر نیست. به جای این پیشگویی ها و منفی نگری ها می توان با خیالی آسوده از فرصت زمانی بین امروز تا وقوع خطا و لغزش احتمالی آینده سود جست و آنچنان سندیکا واحد را در حلقه حمایت های بی دریغ و برخورد های سازنده گرایش سوسیالیستی قرارداد تا به این ترتیب در برابر هرگونه خطر انحراف احتمالی در آینده از هم اکنون واکنش شود. به جای برپا کردن و برافروختن این برخورد آینده ساز برای کارگران واحد و جنبش کارگری و جنبش سوسیالیستی، ما اما به پیشگویی انحرافات احتمالی آن نشستیم.

در پایان لازم به تاکید است تا زمانی که خطا و لغزش جدی علیه منافع طبقه کارگر رخ نداده است، که آرزوی کنیم و تلاش می کنیم هیچوقت رخ ندهد، سندیکای کارگران واحد شایسته وسیع ترین و گسترده ترین حمایت های جنبش سوسیالیستی است. آنگاه هم که خطایی رخ داد، ضمن ادامه حمایت های خود، به عنوان سوسیالیست موظفیم که صمیمانه و رفیقانه برای رفع آن تلاش کنیم.

امیر پیام

۸ جولای ۲۰۰۷